

زمینه پیدایی اصطلاحات عرفانی و ضرورت آشنایی با آن

احمد رضا کیخا فرزانه

عضر هیأت علمی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان

چکیده

کاربرد اصطلاحات بخصوص اصطلاحات عرفانی تحت تأثیر ضرورت‌های تاریخی، اجتماعی، عقلی و فرهنگی، همواره گریزناپذیر بوده است. با بررسی سیر تاریخی اصطلاحات عرفانی مشخص می‌شود که عرفا برای بیان درست و دقیق مفاهیم و معانی تازه عرفانی، یا واژه‌هایی جدید آفریده و وضع کرده‌اند و یا بر تن واژه‌های متداول قدیمی، معانی جدیدی پوشانده‌اند. در این مقاله عوامل پیدایش و سیر اصطلاحات عرفانی، گستردگی و نیز پیچیدگی آنها، ارتباط قرآن با این اصطلاحات، تأثیر تغییرات در ارزش‌های مسلمانان بر اصطلاحات، قیام فرهنگی عارفان راستین علیه زاهد‌مآبی‌های دروغین در رواج اصطلاحات و همچنین لطافت خاصی که این اصطلاحات در نظم و نثر فارسی پدید آورده‌اند و همه این مطالب، اهل فن را وادار به آشنایی و فراگیری آنها می‌نماید، با تفصیل بررسی می‌شود.

واژگان کلیدی: اصطلاحات عرفانی، نظم و نثر، آیات قرآن، زمینه پیدایی، اهل معرفت.

مقدمه

هر علمی مفاهیم، ویژگیها و مسائلی خاص دارد که آن را از دیگر علوم متمایز می‌کند. از این

رو ضرورت دارد که تعبیرات و اصطلاحات متمایزی برای هر علمی باشد تا آن مفاهیم و مسایل بدان دانسته شود. به همین دلیل است که در هر زبانی کلمات فراوانی وجود دارد که به ادب، طبیعیات، فقه، بازار، فلسفه، منطق، نجوم، ریاضیات، جغرافیا، کیمیا، عرفان و... اختصاص یافته است؛ به عنوان مثال مثلث در ریاضی یک معنی و در عطاری معنایی دیگر یافته است. واجب در فقه معنایی و در نظر عوام معنی دیگری دارد. شطرنج و نرد نزد قماربازها مفهومی و برای عارفان مفهومی، زلف و خال در معنی حقیقی چیزی و در معنی اصطلاحی چیزی کاملاً متفاوت است^(۱) و با وقتی از واژه قلم که برای نگارش وضع شده، صحبت شود، تفاوتی نمی‌کند که این یک حالت روحانی باشد یا مادی، بلکه به هر وسیله نگارشی اطلاق می‌شود. و از این رو پیامبر (ص) را از آن جهت که واسطه نگارش کتاب تکوین و آفرینش است، در بعضی از روایات به عنوان «قلم» نام برده‌اند^(۲) و این سخن در مورد الفاظی چون رحمت، تسبیح و... نیز جاری است که:

الفاظ دانستن این مطلب از اصول فهم اسرار قرآنی و عرفانی است که الفاظ برخاسته از عالم ملک است و اذهان عامه با معانی سلفی مانوس است و توجه آنان به معانی بالاتر مشکل باشد از این رو می‌باید با راز معانی حقیقی الفاظ آشنا شد و با علم به آن ضمن آن که الفاظ را از معنا حقیقی مسخ نکرد لباس خاکی و مادی آن را خلع و لباس حقیقی و ملکوتی بر تن آن نمود. مثلاً لفظ ترازو برای آلتی وضع شده که به واسطه آن اشیاء وزن و قیاس می‌شوند و این مفهوم فراگیرست و شامل ترازوی حسی، خبالی و عقلی می‌شود و این معنای عام، روح معنا و ملاک آن است بدون این که مشروط به هیأت و صوت خاصی باشد؛ پس هر آنچه اشیاء به وسیله آن قیاس و وزن می‌شوند، این لفظ بر آن قابل صدق است همچون خط کش، شاقول، گونیا، اسطرلاب، عم نحو، علم عروض، علم منطق و... بنابراین عارف کامل به و نت شنیدن این نوع الفاظ، به واسطه آن صورت خاصی که دارای دو کفه است و کراراً مشاهده می‌شود، ضمن این که از معنای حقیقی غافل نیست، به محض شنیدن الفاظ از ظاهر و صورت به روح و حقیقت آن سفر می‌نماید، برخلاف دیگران که به اسارت ظاهر (و معانی حسی) گرفتار آمده و به محض شنیدن الفاظ، در

معانی ظاهری که مورد انس است، توقف می‌کنند. برای خروج از توقف در معانی ظاهری اصطلاحات عرفانی، آشنایی با علل اساسی پیدایش اصطلاحات و این که اصطلاحات مورد نظر تحت چه شرایط و در نتیجه تأثیر چه مسائلی به وجود آمده و چه مسایلی در ترویج این فرهنگ نقش داشته ضرورت دارد که به بررسی آن پرداخته شود.

زمینه‌پیدایی و گسترش اصطلاحات عرفانی

واژه اصطلاح از ریشه صلح به معنی سازش و قرارداد بر سر مفاهیمی مفصل با نامی مختصر در هر رشته با گرایشی از علوم در بین علاقه‌مندان و اهل آن فن است و وقتی به کار برده شود مدلول به تمامی در ذهن شنونده یا خواننده تجسم می‌یابد. آنچه شخصیت‌های علمی و بویژه اهل عرفان را وادار ساخته است تا روز به روز بر دامنه فرهنگ اصطلاحات بیفزایند شاید زائیده عواملی باشد که در زیر بد آنها اشاره می‌شود. به بیان دیگر شاید بتوان گفت از اساسی‌ترین علل واضح اصطلاحات عرفانی به قرار زیر است:

اول آن که شخصیت‌های علمی و دینی همواره مفاهیمی جدید را مطرح می‌نمایند که کسی به آن شکل مطرح نکرده است و از آنجا که زبان محاوره برای تعبیر دقیق و مناسب آن مفاهیم، توانا نیست، بناچار وضع واژه‌های جدید و یا یافتن معانی جدید و مفاهیم تازه برای واژه‌های موجود همواره از نظر عقلی و تاریخی ضروری بوده است؛ شبیه به آنچه در آثار عطار و مولانا و ابن عربی و حافظ و دیگران آمده است.

علت دیگری که باعث شد دامنه این اصطلاحات گسترده‌تر شود و از سوی دیگر غموض و پیچیدگی آن افزایش یابد و هر چه در تاریخ عرفان جلوتر آییم، اصطلاحات مرموزتر گردد به طوری که از قرن پنجم به بعد درک بسیاری از آنها بدون مطالعه مصطلحات و غور و بررسی دقیق میسر نباشد، برخورد های مسلکی خاصی است که عرفا با متشرعین ظاهربین می‌کردند. کسانی که جز پوسته دین، مغز و بطنی برای آن قایل نبودند؛ برداشتهای افراطی از ولایت، مبحث شطیحات

و ده‌ها از این قبیل را طرح می‌کردند تا جایی که به تکفیر و نفی بلد و قتل مشایخ بسیاری انجامید و سالکان این طرق را متوجه کرد که بسیاری از مطالب و مکاشفات و مشاهدات عینی خود را با همه کس در میان نهند و از بیان احوال و مقاماتی که در طی سیر و سلوک مشاهده می‌کنند خودداری نمایند و به آنچه از کشف و مشاهدات عینی و ظهور مظاهر و غیره برمی‌خورند، جز با مشایخ و پیروان و در نهایت هم مسلکان خود نگویند به نحوی که یکی از شرایط اولیه مشایخ و مریدان، خویشان داری و کتمان سرگردید و آنان را ناگزیر از ابراز مطالب در قالب اصطلاحات پیچیده مرموز نمود تا جایی که این اولین امتحان و نخستین مسأله‌ای شد که هر مریدی که قصد طریق می‌کرد موظف می‌شد حالات و مقاماتی را که در سلوک به او دست می‌دهد و یا مکاشفات و تجلیاتی که به رای‌العین مشاهده می‌کند به صورتی، کاملاً رمزگونه و ایمایی یا به قول خودشان «اشاره» بیان نماید تا حدی که اکنون آن بیانات مرموز و ایمایی باعث گمراهی محققان شده و برخی از آنان را که عمرشان را در درک واقعی بسیاری از این اصطلاحات صرف نموده‌اند، دچار لغزش کرده است؛ لغزشهایی چون انتساب بسیاری از مسابله عرفانی به افلاطون و بودا و نوافلاطونیان و کلیون و نیز انتساب بسیاری از افعال و اعمال عارفان از قبیل چله‌نشینی و عزلت‌گزینی و ریاضتها حاصل آنان به مرتاضان هندی و راهبان مسیحی و سایر اقوام و مذاهب و بسیاری دیگر از این قبیل که بی‌تردید بخش قابل ملاحظه‌ای از آن حاصل اصطلاحی شدن زبان عارفان آن هم به صورتی پیچیده و لغزان شده است. هر چند منکر شباهت‌های فراوان فکری، اعتقادی و عملی این مکاتب و مسلک‌ها و تأثیر و تأثر آن نمی‌توان شد.

مطلب دیگری که موجب رواج بازار اصطلاحات گردیده، خوداصطلاحی شدن کلمات بود که فهم مسابله مدون در کتب عرفا و حکما را بسیار مشکل کرد و اغلب منازعه با آن ناشی از عدم درک مباحث پیچیده آن بوده تا جایی که این مسأله موجب شد اکابر اهل معرفت را که در دوره‌های بعد و حتی در طول تاریخ اشخاص بزرگ و انسانهای متورع هم بودند، به همین لحاظ تکفیر کنند^(۳) و این مسأله جمعی از اهل معرفت را در دوره‌های بعد در چنان تنگنایی قرار داد که در عین حالی که

نسبت به تعالیم عالیّه اسلام (اصولاً و فروعاً) ذره‌ی تشکیک نداشتند مجبور کرد که معارفشان را به زبان اصطلاحی مطرح نمایند تا مانند اسلافشان متهم نشوند.

موضوع با اهمیت دیگر در همین مورد آن است که: همواره هوشیاران و زیرکان امت که در هر زمان تعدادشان اندک است بر این باورند که انبیاء علیهم السلام برای راهنمایی بشر به کمالات انسانی و دعوت به فطرت و بر طبق فطرت عمل کردن و بازگشتن به آن و رسیدن به معرفت حقیقی پروردگار آمده‌اند و تمامی دستورات اسلام بیان آداب عبودیت برای رسیدن به این مقصد اعلی است، همچنان که کتاب و سنت و دعا نیز همین را می‌فهماند؛ یعنی غرض اصلی از خلقت و بعثت غیر از آن چیزی است که عموم مردم تصور کرده و می‌کنند از این رو بزرگانی که این گونه مطالب را دریافته‌اند از بیم شماتت و انکار کوتاه‌فکران گاه آن را در لفافه و شعر یا اصطلاحات پیچیده‌ای بیان کرده‌اند زیرا جاهلان از آنچه که حکیم با آن انس دارد، وحشت می‌کنند که (الجاهل یتوحش ممایانس به الحکیم) و برای این است فرمایش امیرالمؤمنین (ع) که الناس اعدو ما جهلوا (مردم دشمن چیزهایی هستند که نمی‌دانند) این برخوردها عرفا را ناگزیر از پوشش اصطلاحی گفته‌ها و نوشته‌هایشان می‌کرده است تا با اظهار آن گونه مطالب، علت درگیری‌ها و گرفتاری‌های بسیار نگردد چه عوام را به این گونه احوال و مقامات راه نیست و درک حقایق عرفان برایشان میسر نمی‌باشد و بیان آن مسایل ممکن است برای سالک موجب دردسرهای بسیار گردد و به تکفیر و ننی بلد و ضرب و شتم و احیاناً قتل و نیستی او انجامد. مولانا در دفتر پنجم مثنوی حکایت حال اینان را ذیل حکایت آن شخصی که از ترس خویشتن را در خانه‌ای انداخت، رخ زرد چون زعفران، لب‌ها کبود چون نیل، دست لرزان چون برگ درخت، خداوند خانه پرسید که خیر است چه واقعه‌ایست؟ گفت بیرون خر می‌گیرند؛ به سخره گفت مبارک خر می‌گیرند، تو خر نیستی، چه می‌ترسی؟ گفت: سخت بجد می‌گیرند و تمیز برخاسته، امروز ترسم مرا خر گیرند.^(۴) که البته هم در مثنوی و هم در دیگر آثار عرفا مکرر به این نکته برمی‌خوریم که مریدان صادق را به سکون و کم‌حرفی و خویشتن‌داری و مماشات و کتمان سر خود از نااهلان ر

بیان آن در قالب اصطلاح و رمز بسیار توصیه کرده‌اند چنان که در قصه بازرگان و طوطی آمده است که طوطی رها شده از قفس علت رهایی خود را چنین بیان می‌کند:

گفت طوطی کوبه فعلم پند داد که رهاکن گفت و آواز و وداد

ز آن که آواز ترا در بند کرد خویشان مرده پی این پند کرد

یعنی ای مطرب شده با عام و خاص مرده شو چون من که تا یابی خلاص

دانه باشی مرغکانت برچندند غنچه باشی کردکانت برکنند

دانه پنهان کن بکلی دام شو غنچه پنهان کن گیاه بام شو

هر که داد او حسن خود را در مزاد صد نضای بد سوی او رو نهاد

حیلها و خشمها و رشکها بر سرش ریزد چر آب از مشکها (۵)

او در مثنوی خود به سکوت و خاموشی بسیار توصیه کرده است چنان که فرموده:

چند گاهی بی لب و بی گوش شو وانگهان چون لب حریف نوش شو

چند گفنی نظم و نثر و راز فاش امتحان را چند ررزی گنگ باش (۶)

دم مزن تا بشنری از دم زنان آنچه نامد در زبان و در بیان

دم مزن تا بشنوی زان آفتاب آنچه نامد در کتاب و در خطاب

دم مزن تا دم زند بهر تو روح آشنا بگذار در کشتی نوح (۷)

از این رو است که عرفا همواره به پوشش اصطلاحی گفته‌ها و نوشته‌هایشان می‌پرداخته‌اند و نکته دقیق دیگر آن که بیان و ابراز احساسات و حالات عرفانی، اعم از بارقه‌های گذرای که نخستین جلوات لطف خدایند و نگاه در بدایات سلوک در نم اشکی و سوز دلی تبلور می‌یابند، به وسیله لفظ و لغت‌کاری است تقریباً محال است. اینجاست که گوینده از استعارات و اصطلاحات مدد می‌گیرد و به رموز و اشارات متوسط می‌شود، محبت و عشق و جذبه و مکاشفه عارفانه را با همان تعبیراتی بیان می‌کند که در عالم ماده و حس وجود دارد و از همان اصطلاحات عشق

مجازی و صوری زمینی بهره می‌برد و حقایق علوی را به این زبان خاص مطرح می‌کند. خامان نالایق که همواره آماده‌اند تا با چماق مقدس مآبی به دلیل ناآشنایی و به تعبیر دقیقتر سوء درک در برابر فرهنگ عرفان موضع بگیرند، عرفا را واداشته‌اند تا در زبان شعر بیش از پیش از اصطلاحات تأویلی بهره برند حتی قرآن کریم نیز بر همین سیاق و جهت قرب به اذهان محدود ما کلام خویش را نازل فرموده تا نزدیک به درک و دریافت بندگان باشد، شاید منظور از نزول وحی هم همین باشد چنان که در برخی از تفسیرهای عرفانی راجع به کلماتی از قبیل عرش، (۱۵۴ اعراف) کرسی (۲۵۵ بقره) ماء غیر آسن و لبن لم یتغیر طعمه (۱۵ محمد) و... آمده است.

دیگر از مسایل بسیار مهم و اساسی، تحول و ترویج فرهنگ اصطلاحات خود قرآن کریم و برداشت‌های ویژه از آیات این کتاب پر رمز و راز است که از همان ابتدا به دلیل آنکه این کتاب تنها میزان حق و باطل بود، و دنیا و آخرت مردم در گرو دانستن آن است، درک صحیح از این کتاب عظیم‌النظیر ضرورت حیاتی داشت. بدون غور و تحقیق و دسترسی به رمز آن درک حقیقی آن غیر ممکن می‌نمود، از این رو از همان ابتدا کار تعبیر و تأویل و تفسیر و اصطلاحی شدن بسیاری از مطالب آن آغاز شد و این تأویلات و تعبیرات از همان بدایت کار باعث پیدا شدن فرق و ملل و نحل متنوع گردید و هر کس از تفکر در آیات درک خاصی ارائه نمود بویژه عرفا که پیشتر از این امر هستند. از سایر فرق و ملل از تشابهات و حتی محکّمات این کتاب آسمانی با توجه به نحوه تفکر مخصوص خود بهره برداری ویژه و گسترده‌ای داشتند.

در مطالعه احوال کسانی چون رابعه و عبدالله مبارک و حسن بصری و ابوهاشم کوفی و... متوجه می‌شویم که غایت و غرض آنان از آن همه زهد و تحمل ریاضات و مشقات، رسیدن به حقیقت مطلقه‌ای بوده که به طریقی خاص از قرآن و سنت برداشت می‌شد ولی از زمانی که عرفان به صورت مسلکی خاص درآمد، عرفا برای طی مراحل طی چون عین‌الیقین و حق‌الیقین به اخذ اصول عقایدشان از قرآن و احادیث و اخبار با برداشت ویژه روی آوردند.

از جانب دیگر به لحاظ تأثیر ترجمه کتب قدما و آمیزش دانشمندان اسلامی با علمای غیر

مسلمان ناگزیر در نحوه تفکر آنان دگرگونی خاصی پدید آمد. از این زمان اصطلاحان مهمی مطرح و رایج شد، اصطلاحاتی چون اتحاد، حلول، وحدت وجود و ولایت مطلق و بسیاری دیگر که فرق و ملل و نحل مختلفی را موجب شد. این وضع نوظهور حتی باعث شد در میان خود اهل عرفان هم فرق متعدد و مختلفی پیدا شود و تقریباً از این تاریخ یعنی از اواسط قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری است که آثاری از نحوه تفکر برهمنیان و بودائیان و فلسفه آباء مسیحی و مکتب‌های یونانی و اسکندریه و... را می‌توان مشاهده کرد. در همین زمان اشخاصی چون حسین بن منصور حلاج و ابوسعید ابوالخیر، ابوالقاسم قشیری و دهها تن دیگر پیدا شدند که بین آراء و عقاید و نحوه تفکرشان با عرفای اولیه که واقعاً باید آنان را قدیسان و زاهدان صدر اسلام دانست، تفاوت بسیار مشهود است به نحوی که مشایخ قرن چهارم به بعد خود نیز به این نکته مترفند و در دگرگونی و تغییر شکل یافتن عرفان و فرهنگ اصطلاحی آن مطالب بسیاری اظهار کرده‌اند.

دیگر از مواردی که موجب کاربرد بیش از پیش اصطلاحات عرفانی شد، لطافت خاصی بود که زلف و روی و موی معشوق به اشعار و عبارات عرفانی داد و موجب رونق بازار آن شد زیرا که اشعار لطیف و پر معنای توحیدی در قالب اندام معشوق بهتر و زیباتر ارائه می‌شد و این موجب شد آنان برای محبوب مطلق، اندامهای تمثیلی فرض کرده، هر کدام را تعبیری نمایند؛ آن را مظهر صفات و نماینده خصال محبوب و اسرار سیر و سلوک خود دانسته و حدیث نبوی را که: ان الله خلق آدم علی صورته را مجوزی بر آن اصطلاحات تلقی کنند تا این اصطلاحات و استعارات بهتر و آسانتر بتواند صفات و کمالات محبوب را به سالک منتقل کند و به دریافت آنان تعمیق بخشد و خود نیز به زبان ایما و اشارت، حالات خود را در قالب تعابیر تمثیلی و مجازی که محتوای آن مملو از معانی عرفانی نهفته در ورای ظواهر الفاظ است، سهل‌تر و سریعتر به دیگران نشان دهد.

عرفا همان‌گونه که یک فرد سیاستمدار برای رساندن پیامش از شعر و ادب بهره می‌برد، از زیبایی‌های ادبی مانند تشبیه، تمثیل، رمز و استعاره بهره جسته‌اند و بر اعجاب و توقف خواننده و در نتیجه بر توجه او افزوده‌اند.

همین طور اهل دل برای تفسیر و بیان معانی، مناسبت و مشابهت میان معانی و الفاظ را پیدا کردند و در لباس محسوسات آن معانی را برای محرمان نمودند؛ مثلاً سراپای معشوق را بر اوضاع حسن و شمایل محبوبان مانند موی و ابرو و چشم و خط و خال و لب و دندان و... عرضه می‌کنند و این برای آن است که می‌خواهند از وجود ممکن راه به واجب برند و معتقدند این رمز عبور را تنها ارباب قلوب می‌فهمند. از این رو برای دو حقیقت مختلف یک نام نهاده‌اند که هر دو در وجهی با هم مشترکند مانند این بیت فردوسی:

به ابرو کمان و به گیسو کمند
به بالا به کردار سرو بلند
در مقام عشق هم هر کدام از الفاظ را به حقایق و دقایق مربوط می‌کنند مثلاً از زلف، ذات حق را که در پرده جلال محتجب است و نیز از موی، وحدت را اراده می‌کنند به این جهت که مثل موی باریک است هر چند معانی دیگری نیز برای این اصطلاحات ذکر شده است.

از سوی دیگر چون تمامی ذرات، مظاهر اسما و صفات حق هستند، در تمامی پدیده‌ها آفتاب صفات و اسماء او را تابان می‌دانند چنان که شیخ محمود می‌گوید:

هر آن چیزی که در عالم عیان است
چو عکسی ز آفتاب آن جهان است^(۸)

پس هر کدام از اجزا صورت انسان، خلاصه و زبده مظاهر اوست؛ چشم و لب و خط و خال که موجب کمال اوست و بدون آن در صورت انسان نقص است، نمودار و مظهر معنی خاص اسماء و صفات واحد حقیقی تلقی می‌نمایند. «جهان چون زلف و خط و خال و ابروست»^(۹) که هر کدام دلیل نمودار مدلول و مظهر اسماء و صفات آن ذاتند از این جهت روی مهرریان را به نور و لطف، به مناسبت شباهت نور لطف و رحمت با جمال حق، و زلف بتان را به خاطر ظلمت، و حجاب و پریشانی به تجلی جلال نسبت می‌کنند چون احتجاب و قهر لازم جلال و نور و رحمت لازم جمال است.

صفات حق تعالی لطف و قهرست
رخ و زلف بتان را زآن دو بهر است^(۱۰)

پس اطلاق الفاظ بر آن معانی به واسطه مناسبت و مشابهت است و این الفاظ را هر گاه که

سالک بشنود یا ببیند آن معانی را با ذوقش دریابد هر چند معانی در ظرف لفظ نمی‌گنجد و جز به ذوق و حال، تحصیل آن ممکن نیست و به تعلیم و تعلم تنها میسر نمی‌باشد لکن محرمان را به واسطه ذوق و استعدادشان از آن حظی است و نامحرمان را بدان راهی نیست که:

ولی تا با خودی زنهار زنهار عبارات شریعت را نگه دار (۱۱)

یعنی تا زمانی که سالک با خود است و عقلش برقرار است، الفاظ و عباراتی که مخالف شرع باشد را نمی‌تواند بگوید و ارباب طریقت نیز این را تجویز نکرده‌اند بلکه به عکس منع افشای اسرار کرده‌اند و طریق اهل کمال آن است که با وجود حال عمل بر طبق علم نمایند نه بر طبق حال زیرا حالات و مقاماتی که به طریق کشف و وجدان بر سالکان ظاهر می‌شود وجدان حالی‌اند نه علمی مثلاً فنا یکی از آن حالات است که در این مرتبه نور عقل که فاروق میان اشیاء است، در غلبه نور ذات مخفی می‌شود (۱۲) و هستی مجازی سالک در پرتو جمال تجلی ذاتی محو می‌شود و لم یبق الا الحی القيوم در این حالت است که هر چه از سالک اسماع افتد به حقیقت گوینده آن حق است چرا که سالک در میان نیست. و در این حالت است که از او سخنان مخالف عقل و (سطحیات) صادر می‌شود.

و گفته‌هایی چون «لا اله الا انا فاعبدونی» و «سبحانی ما اعظم شأنی و لیس فی جبتی سوی الله» و «انا الحق و انا الفاعل فی العالم» و «لیس بینی و بین ربی فرق الا انی تقدمت بالعبودیه» و «انا اقل من ربی بسنتین» و غیر آن در این مقام بوده است که آنان احوال خود را با احوال حقیقی که انبیاء و اولیاء علیهم السلام از آن اخبار فرموده‌اند توجیه می‌کنند. (۱۳)

این حالت چون در اوصاف مذکوره به سکر ظاهری می‌ماند، آن را سکر نامیده‌اند و منصور در این حالت انا الحق گفت همچنین است در حالت دلال (۱۴) که سالک هر چه بر دل او می‌خورد بی اختیار می‌گوید و از این حالت بوده حکایت چوپان در مثنوی (۱۵) باید دانست که این اجازه برای ارباب مواجید است (۱۶) زیرا ارباب طریقت آنچه را که مخالف شرع شریف از اقوال و افعال باشد، منع کرده‌اند زیرا اطلاق موقوف بر آن است که آن احوال بر کسی به طریق شهود ظاهر شود

و هر کس این سه حالت (فنا و سکر و دلالت) را چنان‌که شایسته است بشناسد وضع این الفاظ را می‌داند که چگونه است و در چه حال گفته‌اند:

چه این احوال از آن کاملانی است که مراتب کشف و شهود بر ایشان ظاهر شده و نه چنان است که هر کسی بتواند اسرار طریقت را دریافت کند چه معنی مشروط به شرایط بسیار است از قابلیت فطری و ارشاد شیخ راهبر و سلوک و ریاضات و قطع منازل و تأییدات الهی و استقامت در احوال و بسیاری دیگر؛ از این رو اشکالات را متوجه عدم فهم ما می‌دانند نه آن که اینان سخن غیرواقع گویند، و معتقدند که از اهل تحقیق که ارباب کمال‌اند سخن گزاف و غیرواقع نمی‌آید و گمان بد لایق عارفان و دینداران نیست عده‌ای نیز اشکال کرده‌اند که از این اصطلاحات تعدادی مانند شراب و ناهد و خرابات و زنار و ترسار کعبه و بتخانه مستعمل در ادیان دیگر است، از این رو کفر است و آداب و آیین اهل عرفان و محققان نیست.

که جواب با صواب آن را محمد مغربی در اشعار دلاویزش بیان نمود (رجوع شود به ص ۱ پاورقی)

همچنین به مرور زمان مصطلحات فقهی فراوانی^(۱۷) و نیز علوم گوناگون دیگر از نقلی و عقلی ایجاد شد که لزوماً باید دسته‌های گوناگون و منظمی از این اصطلاحات برای هر فنی مثلاً در اصول فقه^(۱۸) و سیر و مغازی و تاریخ هر چند محدود بود^(۱۹) و در کلام^(۲۰) و فلسفه^(۲۱) ایجاد می‌شد و قابلیت انقسام می‌یافت^(۲۲)

مطلب دیگری که از لحاظ ادبی انقلابی را در اختراع مصطلحات موجب شد نوآوری‌های فراوان قرآن کریم و تغییرانی بود که این کتاب زندگی‌ساز در محیط و مفاهیم و ارزشهای موجود ایجاد کرد. در ابتدای نزول آیات این کتاب بزرگ‌بیشتر مباحث به اصول اعتقادات و اخلاقیات و کلام و روشهای فکری و عملی و عادات و آداب برمی‌گردد؛ بتدریج با فروع عملی و واجبات و محرّمات عبادی و حقوقی همراه گردید و دامنه آن گسترش یافت.^(۲۳)

آنگاه مصطلحات مربوط به احکام فرعی مورد توجه قرار گرفت^(۲۴) و نیز مصطلحات

اخلاقی^(۲۵) که بیشتر آن را می‌توان در خود قرآن و بقیه را در گفته‌های پیغمبر و بعدها فقها و محدثان و مفسران که به جمع آوری و توضیح و تشریح آن پرداختند، یافت. نظام‌های اقتصادی و سیاسی، سیستم قضایی اسلام و دیگر شوون آن تحقق پذیرفت و علوم نوینی به فرهنگ اسلام افزوده گشت و در دره بعد علوم دیگری به آن افزوده شد.^(۲۶)

در مرحله بعدتر یعنی دوره پیدایش علوم عقلی یعنی پس از آن که کار عباسیان بالا گرفت و بین اقوام و ملل و فرهنگهای مختلف اختلاط پیدا شد. علوم بیگانگان اقتباس گردید؛ در زمان منصور عصر ترجمه و اقتباس از یونان و ایران و هند نزارسید و علوم آن دیار در دنیای اسلام رخنه کرد و به وسیله علمای مسلمان کم‌کم رنگ اسلامی به خود گرفت منطق، فلسفه، نجوم، ریاضیات، جغرافیا و کیمیا و طبیعیات و... رونق بی سابقه‌ای به دامنه گسترش اصطلاحات بخشیدند.

فرقه‌های گوناگون مثل خوارج و مرجئه که پا با عرصه نهادند، مصطلحات گوناگون دیگری رواج پیدا کرد.^(۲۷)

اخبار و احادیث وارد در باب اصول عقاید از توحید و مباحث مربوط به آن، صفات و کیفیت انبعاث اسماء و صفات از تجلی غیبی ذات و مسایل مربوط به افعال عباد و اخبار مرتبط به محکمت و متشابهات و احادیث راجع به مباحث نبوت، اخبار وارد در باب ولایت و وصایت پیامبر و تحقیق در اصل ولایت، منشاء تقدم انبیاء بر یکدیگر و بالاخره جهت باطن نبوت و جنبه حقی انبیاء و بیان این معنی که ولایت هرگز منقطع نشود و دیگر تحقیقات مربوط به اصول عقاید و عالی‌ترین مباحث عرفانی متأثر از رموز اشارات موجود در اخبار وارد از طریق ائمه علیهم السلام که بزرگترین فیلسوفان و حکماء الهی را به تحسین و حیرت وامی‌دارد بویژه عقاید توحید و مبحث صفات و نسبت ذات به صفات... خلق اعمال و افعال، عقاید حکما و عرفای اسلامی، همه در اقیانوسی از اصطلاحات مطرح گردید و ضرورت آشنایی با این اصطلاحات و شرح روابط آن را صدچندان نمود چرا که غواصی در این بحر قلزم برای احدی مگر آشنای با این

اصطلاحات امکان ندارد و هرگز نمی‌توان مدعی شد که بدون آشنایی با این اصطلاحات حتی در زبان فارسی کسی بتواند حافظ و سعدی و مولانا و سنایی و عطار و جامی و... را بشناسد.

همین‌طور مباحث فلسفی در علم جدید و تحول حیرت‌آور علمی، برخی از اصطلاحات فلسفی عرفانی چون مسأله ترکیب اجسام از مواد و بسایط و نحوه حدوث موالید از ناحیه حرکت و تکامل و نحوه وجود قوه و استعداد در اجسام از مواد متحرک، مسأله مواضع ادراکات حسی و مبحث قوای باطنی و نفس و خیلی از مسائل ادراکی دیگر مبتنی به اصول جدید و نیز نحوه حصول عرایض و تحقق برخی از مقولات، نحوه وجود و یا پیدایش انواع و کیفیت ترکیب مواد و فعلیات، مسأله تجرد نفس و قوای جزئی ادراکی آن و نیز تجرد مدرکات نفس و اصولاً نحوه تعلق نفس به بدن یا پیدایش آن در عالم حدوث از موارد مهمی است که تحقیقات و اکتشافات جدید در مهمترین موضوعات و مسائل، مباحثی را در مقابل حکیم الهی و معتقد به وجود ماورای محسوسات قرار می‌دهد که باعث طرح صدها اصطلاح جدید فلسفی و عرفانی گردیده است که تحقیق کامل در این باره و حل معضلات و جواب شبهات علاوه بر مایه قوی فلسفی و تضرع تام در ربوبیات، لزوم آشنایی با این مصطلحات را ناگزیر کرده است و صدالبته گسترش و رشد و تعمیق و تفهیم این مفاهیم و انتقال صحیح و تحقق این پویاها جز با مرزبندی و نانومندی فرهنگ و واژگانی اصطلاحی امکانپذیر نیست. هر چند به اعتقاد عرفا مسأله خیلی عمیق‌تر از آن است که زیادی از آن، علاوه بر آشنایی تئوری با مصطلحات درک حقیقی این مفاهیم را نیازمند طی مراحل سلوک و گشایش چشم مکاشفه می‌دانند و معتقدند که هر کس نمی‌تواند در مسایل فلسفی و عرفانی با سانی تسلط پیدا نماید بلکه علاوه بر آن که باید یک عمر شب و روز خود را صرف مطالعه و تحقیق و سیر در آثار حکما و عرفا نماید راه دوم را نیز برود چرا که نوع اشخاصی که حتی نزد معلم ما هر حکمت و عرفان می‌آموزند اغلب به جایی نمی‌رسند تا چه رسد به کسی که بخواهد از طریق مطالعه از حکمت و عرفان آگاهی یابد که هر چه بتوان با تسامحی از کنار این مطلب گذشت اما باید معترف شد که برای آشنایی با حکمت و عرفان ناگزیر از دانستن بسیاری از

کتب عرفانی چون منازل السائرین، صد میدان و مصابح الهدایه و آثار جامی است و آشنایی با مصطلحات نیاز به مطالعه تفاسیر عرفانی دارد چرا که بیشترین اصطلاحات مستفاده از قرآن مجید است و بناچار آشنایی با اصطلاحات و تأویلات و تفاسیر قرآن آنهم تفاسیر تا حدودی تاوینی چون تفسیر ابوالفتوح و کشف الاسرار و بیان السعاده فی مقامات العباد و تفسیر شیخ اکبر و روح البیان عاملی و غرائب القرآن و رغائب الفرقان و تفسیر الکریم ملا صدرا و لطائف الاشارات قشیری و مخزن العرفان شیشیب یو مواهب علیه فی تفسیر القرآن و تفاسیر غیر آن بویژه و دهها تفسیر از تفاسیر صوفیه می‌باشیم و همین‌گونه برای بهره‌بری هر چه بهتر از آثار موجود از قدیمی‌ترین تا قرن هفتم که از الرعایه ابی عبدالله حارث محاسبی و قوت‌القلوب ابوطالب مکی شروع و به مثنوی معنوی می‌رسد و از پرارزشتین‌هایش کشف المحجوب هجویری و رساله قشیریه و طبقات الصوفیه عبدالرحمن سلمی و اللمع و اسرار التوحید و آثار گرانبهای خواجه عبدالله انصاری و سهروردی و عین القضاة همدانی و محمد غزالی و ابن عربی و روزبهان و نجم‌الدین کبری و با خزری و بهاء ولد و سعدالدین حمویه و عزالدین نسفی و نجم‌الدین دایه و ده‌ها کتاب دیگر است که برای درک آنها نیازمند رجوع به اصطلاحات فراران عرفانی خواهیم بود. از مطالب مهم دیگر روی آوری شاعران مسلمان عرفان مسلک به زبان اصطلاحی و رمزی، نوعی قیام در مقابل متظاهران به مسلمانی و ریاکاران است. اینان هر جا که زهد و احیاناً مسلمانی را تخطئه می‌کنند نظرشان به زاهد مآبیها و مسلمان مآبیهای دروغین است که در همه عصرها وجود داشته و درد و همواره سد راه اسلام و مسلمین بوده و هست حتی می‌بینیم کسانی چون شیخ بهائی و حاج ملا احمد نراقی و میرزا محمد تقی شیرازی و حاج میرزا حبیب رضوی خراسانی و حاج شیخ محمد حسین اصفهانی و علامه طباطبایی و سید رضا هندی و علامه حسن‌زاده آملی و امام خمینی و... که خود در لباس روحانیت بوده و به مقام اجتهاد رسیده و در مسند شرع نشسته‌اند، از این‌گونه تعبیرات دارند که صدالبته غرض همه گویندگان با معرفت مذهبی همانند اشخاص مذکور اعم از ایرانی و همچنین عرب از قبیل ابن الفارض مصری،

محمی‌الدین عربی اندلسی و... و شاعران پارسی چون حافظ و سعدی و مولوی و جامی و صدها گوینده دیگر از طراز اینان از آتشکده، آتشکده عشق است و از پیر مغان سالک راه و ولی ارشادکننده و امثال آن که ایرانی در دوره اسلامی پس از آشنا شدن با مفاهیم عالی‌انسانی و عرفان اسلامی به آن روی آورد اما معنی این اصطلاحات چه آنها که از اصطلاحات زرتشتیان است^(۲۸) و چه اصطلاحاتی که مربوط به بت‌پرستی و مسیحیت و قماربازی است^(۲۹) یک سلسله معانی اصطلاحی و رمزی است و ربطی به علاقه‌گوینده به ادیان زرتشتی یا مسیحی یا یهودی و یا علاقه‌شاعر به شراب و خال و زلف و لهو و لعبی که مورد نظر عامه است ندارد و البته این معانی در طول زمان و جره تعاریف گوناگونی پیدا کرده‌اند؛ از همین روست که حتی در هیچ کتاب و فرهنگی، تعریف و معنایی جامع و مانع که همه بزرگان پذیرفته باشند پیدا نمی‌کنیم و این نیست جز این که بعضی اصطلاحات ناحیه‌ای است مثلاً عرفای خراسان به گونه‌ای و عرفای بغداد به گونه‌ای دیگر و بعضی اصطلاحات تاریخی است یعنی در قرون دوم و سوم گونه‌ای و در بعد به گونه‌ای دیگر است و نیز گاه به حسب حال و مقام و موقعیت مجلس و حلقه تعابیر و تعاریف متفاوتند از این رو معانی در کتب مختلف متغیرند به طوری که تعاریف اللمع با کشف المحجوب متفاوت است و یا در رساله نشیریّه و اللمع با این که تقریباً همزمان نوشته شده‌اند، تعاریفشان را صد درصد موافق هم نمی‌یابیم بلکه تعاریف متناسب دریافت و حال و هوای خود و شاگردانشان بوده و نه به تناسب آن که جمعیت صوفیان آن روز پذیرفته باشند و گاه درمی‌یابیم که در دوره‌هایی غالب سخنشان توصیف اصطلاحات است تا تعریف آن مانند ترصیفات که در تذکره‌الاولیا آمده است از این رو در فرهنگهای اصطلاحاتی عرفانی نیز به دلیل آن که تعاریف اصطلاحات را جامع و مانع نمی‌یابیم، مشکلاتی پدید می‌آید؛ اینجاست که همواره این ضرورت، بزرگان ادب و فرهنگ ما را وادانسته تا در پی تدوین مجموعه‌ای از فرهنگ‌های اصطلاحی باشند تا شاید بتواند کمکی در این زمینه به نزدیک کردن و درک این مفاهیم نماید و از تردید محققان در برداشت‌های ناصحیح بکاهد. بویژه وقتی به اصطلاحات عرفانی می‌پردازیم متوجه می‌شویم که همان‌گونه که

آغاز عرفان و تصوف نامعلوم است، آغاز اصطلاحات آن نیز مبهم است؛ هر چند تعدادی را که غالباً در قالب کلمات قرآنی بوده و با روانی پرورده شده‌اند بارشد خاصی در زبان و ادب می‌یابیم که از آن قبیل است اصطلاحاتی چون فنا، حب، لطف حقیقت، اخلاص، توحید و تشبیه واردات قلبی و معارف اشراقی و لذتها و بهجت‌های حاصل از آن به شراب، در قرآن و نهج البلاغه، مثلاً قرآن کریم در سوره مبارکه دهر می‌فرماید: "سقیهم ربهم شراباً طهوراً" یعنی پروردگار ابرار با شرابی بسیار پاک و پاک‌کننده آنها را سیراب می‌کند شرابی که به گفته مفسران پیوند انسان را از هر چیز جز خدا می‌برد و او را تنها به خداوند متصل می‌سازد. این مباحث در قرآن و نهج البلاغه و دیگر کتب معتبر بعداً باعث شد شخصیت‌های برجسته اسلام و تشیع مانند علامه بزرگ شیعه علی بن الحسین الموسوی معروف به مرتضی و ملقب به علم الهدی و برادر بزرگوار او معروف به سید رضی یا شریف رضی جمع آورنده کتاب نورانی نهج البلاغه و عده‌ای دیگر نیز کلماتی از قبیل "می و جام" و پیمانانه را در اشعارشان بیاورند و بر این مشرب بروند. میرداماد و میرفندرسکی و سید احمد عاملی که هر سه از اعاضم فلاسفه در ادوار فلسفی محسوب می‌شوند و در بین متأخرین حکمای بزرگی چون میرزا احمد آشتیانی، حاج میرزا ابوالحسن قزوینی، آقا سید محمد کاظم عصار، میرزا محمود آشتیانی، آقا میر حسن کرمانشاهی و آقا میرزا شیرازی، آقا میرزا شهاب‌الدین حکیم شیرازی، آقا محمد رضا قشمه‌ای اصفهانی و شاگرد بزرگ حریزه او آقا میرزا هاشم رشتی، مرحوم عارف محقق آقا میرزا عبدالجواد شیرازی و سید عارف زاهد متاله، آقا سید رضی لاریجانی مازندرانی که در جمیع شعب فلسفه و عرفان از مشایب و اشراقی و حکمت متعالیه صدراپی استاد بوده و از شارحان کلمات و مروجان افکار محی‌الدین بوده‌اند، بر عرفای سابق ترجیح دارند همین‌طور مرحوم میرزا مهدی آشتیانی در احاطه به کتب عرفا مثل فصوص و شروح آن و فتوحات مکیه دیگر آثار عرفانی کم‌نظیراند و کسان دیگری از قبیل علامه طباطبائی و علامه مطهری علامه جلال‌الدین آشتیانی در دوره ما.

کسانی چون سید رضی لاریجانی مازندرانی (۱۲۷۰ق) ملا عبدالله زنوزی، ملا علی نوروزی،

میرزا ابوالحسن جلوه (۱۲۳۱-۱۳۱۴ ق) آقا محمد رضا قمش‌های (۱۲۴۱-۱۳۰۶) میرزا هاشم اشکوری (۱۳۳۲ ن) میرزا محمد علی شاه آبادی (۱۲۹۲-۱۳۶۹ ق) میرزا محمود قمی (۱۲۷۰-۱۳۴۶ ن) آقا میر شهاب‌الدین تبریزی شیرازی (۱۳۲۰ ق) آقا سید حسن بادکوبه‌ای (۱۲۹۳-۱۳۵۸) میرزا ابوالحسن ربیعی قزوینی (۱۳۱۵-۱۳۵۹) میرزا مهدی آشتیانی (۱۳۰۶-۱۳۷۲) میرزا احمد آشتیانی (۱۳۰۰-۱۳۵۹) سید محمد کاظم عصار (۱۳۰۲-۱۳۹۴) فاضل تونی (۱۲۸۸-۱۳۸۰ ق) میرزا ابوالحسن شعرانی (۱۳۲۱-۱۳۹۳) شیخ محمد تقی آملی (۱۳۰۴-۱۳۵۹) و دهها عالم عارف مجتهد دیگر از این اصطلاحات در تدریس و تحقیق خویش کاملاً بهره برده‌اند که اینان را باید جزو طبقه‌ای از علما محسوب نمود که در عرفانیات و تحریر آن متبحر و در طریق برهان از راسخان و در طرین آخوند ملاصدرا بودند که بین مشارب حکمی و مسالک عرفانی از برکت مشرب او سازش برقرار کردند.

شکر ایزد که میان من و او صلح افتاد صوفیان رقص‌کنان ساغر مستانه زدند

نکته قابل ملاحظه دیگر در بحث مصطلحات عرفانی مربوط می‌شود به آنچه که می‌توان از آن به انقلاب و تحول بزرگ در این زمینه یاد کرد و آن تحول مصطلحات عرفانی در شعر فارسی از آغاز قرن پنجم تا کنون است. دکتر غنی در این باره می‌گوید شعرای قرن‌های سوم و چهارم تا حدودی، زبانی از جهت لفظ ساده و نزدیک به فهم عامه داشتند و لغت در آثارشان به معنای واقعی بود، مجاز و استعاره در حدود عرف و عادت. در دوران بعد البته الفاظ و حتی تعبیرات همانها بودند، چه قبل و چه بعد که صحبت از احتیاج عاشق و استغنائی معشوق و شکایت از فراق و آرزوی وصال و بیان مشکلات راه عشق و رضا به جور حبیب و ناله از رقیب و پشت پازدن به ننگ و نام و از دین و دنیا درگذشتن و عقل و دل در باختن و توصیف خال و خط و آب و رنگ و لب و لعل و دهان نوشین و سیب زرخندان و کمان ابرو و... بود ولی معشوق فرق می‌کرد - بعدها عشق کلی‌تر و پرمعنی‌تر و معانی و افکار و مضامین جدیدی در اشعار دیده می‌شود. حاصل آن که این نوع عشق با عشق شعرای قرون چهار و پنج و امثال آن فرق بسیار دارد، زیرا معشوق تغییر

یافته، معنی عشق اوج گرفته، شاعر وسعت دیگری به الفاظ داده و لحن خاصی در گفتار و تعبیرات پدیدار ساخته است. (۳۰)

در ادوار بعد عرفان حاکم مطلق بر شعر- و بخصوص غزل شد، محدودیت بیان، شعرا را ناگزیر ساخت که به رمز و اشاره و کنایه و ایهام توسل جویند و شعر را مزین به صنایع معنوی بدیعی کنند کسانی مانند عطار و مولوی و حافظ و امثال اینان از نمایندگان موفق این‌گونه هنرنمایی اند بویژه در این بین حافظ چون در فضای محدودتری زندگی می‌کند، نیازش به دوپهلوی سخن گفتن جدی‌تر و حیاتی‌تر است؛ زیرا که تجارب حلاج و دیگران برایش درس آموز است. او همه را می‌گوید اما در لباس ایهام و استعاره زیرا که صراحت بیان مساوی افشای راز است از این رو او که فرزند عصر پختگی زبان عرفان یعنی زبان کنایی و رمزی عرفانی است مانند حلاج نمی‌گوید "انا من اهوی و من اهوی انا" بلکه می‌سراید.

بیخود از شعله پرتو ذاتم کردند باده از جام تجلی صفاتم دادند (۳۱)

اگر نظری کوتاه به سیر تبیین و شرح اصطلاحات عرفانی بیفکنیم، خواهیم دید ابوسعید ابوالخیر (۳۷۵-۴۴۰) اعجوبه عرفان در قرون چهارم و پنجم هجری به اعتقاد شبلی نعمانی شاید اولین کسی بود که به معنای باطنی از الفاظ عاشقانه عنایت کرده است چنان‌که در جواب اعتراض ابوالقاسم قشیری که چرا بر سعید به این بیت:

تا گبر نشی تو را بتی یار نبو و ربه ربتی گبر شهای، عار نبو

آن را که میان بسته به زار نبو او را به میان عاشقان کار نبو

از شب تا بامداد ذوق و وجد می‌کند شیخ می‌گوید: ابوالقاسم را بگویید که ما از این بیت الفاظ نمی‌شنویم (بل) همه اسرار حقانین می‌شنویم که البته قابلیت و صلاحیت در مخاطب شرطی است که اغلب عرفا و فقها نیز اعتبار کرده‌اند.

همچنین ابو حامد محمد غزالی (۴۵۰-۵۰۵) را می‌توان از نخستین کسانی دانست که، به اختصار و اشارت پرده از مقصود عرفای شاعر برگرفت پیش از این هجویری از گروهی

"صوفی‌نما" در قرن پنجم یاد کرده بود که مدعی‌اند من اندر چشم و رخ و خد و زلف و خال، حق می‌شنوم و آن می‌طلبم" و خود بالصراحه در باب سماع در کشف‌المحجوب حکم راند که شنیدن اشعاری در وصف خد و خال و زلف حرام است! غزالی جدالی احسن را آغاز می‌کند مثلاً می‌گوید: ایشان از خرابات خرابی صفت بشریت فهم‌کنند که اصول دین آن است که این صفات که آباد است، خراب شود.

از مسایل دیگر که نقشی مهم در ترویج اصطلاحات داشت اختلاف میان محدثان و فقها از سوی و آنان با عرفا و متصوفه از طرف دیگر و تدافع و تمنع میان فرق دیگر مسلمانان و بالاخره رواج بازار تفسیق تکفیر و تحقیق افراد و طبقات و نقوض و ایرادات آنها بر یکدیگر و مجادلات لفظی و قلمی بود که محیط خاصی را برای رشد اصطلاحات و رمزی شدن آنها ایجاد نمود، برای آن‌که در چنین محیطی هم حفظ حریت فکری شود و هم کاری شود که مورد طعن و حرج و نقض و ایراد متعصبان واقع نشوند باید به گونه‌ای سخن می‌گفتند که فقیه و حکیم و اخباری و متکلم و عارف و صوفی نرنجند؛ هر چند کمتر اتفاق افتاده که عارفی مورد طعن و تکفیر متعصبان خشک واقع نگردد و مطرود نشود. از این رو همواره از بطون و روح شریعت و باطن اخبار و آیات قرآنی استفاده برده و مسایل عقلی را با مبانی نقلی تلفیق و تألیف می‌نموده‌اند. اینان فلسفه را با روح شریعت یکی دانسته سعی کرده‌اند ظواهر آیات و اخبار و کلمات انبیاء و اولیاء و اخبار و آیات و سخنان بزرگان علم و حکمت را با نوعی تصرف و تویل با مسائل عقلی و حکمی تطبیق دهند و دلیل آورند که الفاظ بشر از افاده این معانی کوتاه است و کسانی می‌توانند آن را درک کنند که در این وادی باشند به عنوان نمونه خود موضوع عشق را یکی از صدها مسأله‌ای می‌دانند که قابل بیان نیست. چنان‌که حافظ می‌فرماید:

سخن عشق نه آن است که آید به زبان
ساقیا می‌ده و کوتاه کن این گفت و شنید
و یا:

ای آن‌که به تقریر و بیان دم زنی از عشق
ما با تو نداریم سخن خیر و سلامت

یعنی این معنی و امثال آن زبان ندارد؛ زبانش همین‌هاست: اصطلاح و رمز و اگر به صورت غیررمزی بگویند همه به گمراهی می‌افتند چنان‌که گوید:

ای که از بستر عقل آید عشق آموزی
ترسم این نکته به تحقیق ندانی دانست

و مطلب پایانی این‌که بسیاری از اهل معرفت معتقد بودند کسی که در علم معقول تخصص ندارد از عهده فهم اخبار آل محمد (ص) در اصول عقاید برنخواهد آمد تا چه رسد به عوام که اظهار این گونه احوال و مقامات و درک حقایق عرفان و فلسفه و ده‌ها مهم دیگر جز با آشنایی مصطلحات فلسفی و عرفانی به هیچ روی میسر نخواهد بود.

نتیجه

حاصل سخن این‌که برخوردهای مسلکی خاص عرفا با ظاهر بینان، عدم توانایی زبان محاوره برای تعبیر دقیق و مناسب مفاهیمی که شخصیت‌های علمی در معانی جدید مطرح می‌نمایند، اصطلاحی شدن خود کلمات که موجب عدم درک مباحث پیچیده حتی برای اکابر اهل معرفت شد، بیم از شماتت و انکار و تکفیر کوتاه‌فکران و نااملائی که با مسایل باطنی آشنا نبودند و تقریباً محال بودن ابراز و اظهار احساس و حالات درونی و بارقه‌ها و جلوات لطف الهی به وسیله لفظ و لغت، برداشتهای پررمز و راز از متشابهات قرآن کریم و نیازمندی به تعبیر و تأویل آن رموز برای ایجاد درک حقیقی آن، بیان معانی بلند توحیدی در قالب اندامهای معشوق به عنبران مظاهر صفات محبوب به صورت استعاره و ایهام و مجاز، استفاده از زبان رمز برای مقابله با متظاهران و ریاکاران صاحب قدرت و حاکمیت مطلق عرفان بر شعر و ادب در ادوار بعد و محدودیت بیان و در نتیجه بهره‌بری از زبان رمز و اشاره و کنایه و تدافع و تمانع میان فرق مسلحین و نقض و ایراد آنان به یکدیگر موجب ایجاد زمینه‌های پیدایی اصطلاحات عرفانی شد.

منابع و یادداشتها

- ۱- طرق گوناگون و تعاییر مختلف از منازل و حالات عرفانی ابن شبهه را موجب شده است که میان کلمات اصحاب کشف و معرفت ذوقی و سخنان حکیمان و رهروان راه برهان اختلافی حقیقی است و این در حالی است که مقصد همگی یک حقیقت است اما راه رسیدن و تعاییر از آن مختلف چه آنان که می‌گویند خدای تعالی در آینه‌های تعینات و لباس مخلوقات ظهور فرموده چنانچه خود می‌فرماید «اوست آن که در آسمان و زمین اله اوست» یا چنانکه در روایات است که معراج حضرت یونس (ع) در شکم ماهی بود همچنان که از رسول مکرم اسلام به بالاتر از جبروت ر چه آنان که می‌گویند سلسله موجودات از دو عالم امر و خلق ایجاد می‌شود، او از جهان و جهانیان منزّه است و خاک را با رب ارباب چه نسبت، مقصد همه شان یکی است برای توضیح بیشتر رجوع شود به شرح دعای سحر تألیف امام خمینی؛ سید احمد فهری انتشارات دارالکتاب قم.
 - ۲- ملاصدرای شیرازی، محمد بن ابراهیم ۹۷۹-۱۰۵۰ (ملاصدرا) الاسفار الاربعه ترجمه محمد خواجوی چاپ ۱۳۷۸-۱۴۲۰ انتشارات مولوی ج ۶ ص ۲۹۸.
 - ۳- مثلاً شخص معاصر خود ما مثل حکیم آقا محمدرضا قمشای استاد جهانگیرخان که استاد آقای بروجردی بوده است که خود چنان مواظب آداب و سنن شرع بوده که ثقاب روزگار او را سلمان زمان و ابودر عصر می‌خوانده‌اند با این وصف عده‌ای عوام متشرع به جرم این که او فلسفه می‌گوید تعنیش می‌کنند که اگر بعضی از تلامیذ او را مخفی نمی‌کردند به عاقبت عین القضاة گرفتار می‌شد و یا شخصی مثل مولانا محمدصادق اردستانی که در ریاضت شرعی و زهد و ورع و ظهور کرامات حالاتی حیرانگیز داشته در اصفهان تکفیر و سپس تبعید می‌شود.
 - ۴- بلخی رومی، مولانا جلال‌الدین محمد بن الحسین: مثنوی معنوی چاپ ۱۳۶۳ تصحیح نیکلسون به اهتمام پورجوادی انتشارات امیرکبیر دفتر پنجم ص ۱۶۲ و ۱۶۴.
- | | |
|------------------------------|------------------------------|
| گفت تو را گیرند کو خر جان عم | چون ای خردو نورا زین چیست غم |
| گفت بس جدند و گرم اندر گرفت | گر خرم گیرند هم نبود شگفت |
| بهر خر گیری برآوردند دست | جدجد، تمیز هم برخاستست |
| چون که بی تمیزبان سرورند | صاحب خر را به جای خر برند |

- ۵- همان، دفتر اول ص ۱۱۱.
- ۶- همان، دفتر ۵ ص ۱۲۷.
- ۷- همان، دفتر سوم، ص ۴.
- ۸- ۹- ۱۰- ۱۱- لاهیجی، شیخ محمد: مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، به قلم کیوان سمیعی، کتابفروشی محمودی، ۱۳۶۶، صص ۵۵۱-۵۵۰.
- ۱۲- به حکم "قل جالحق و زهق الباطل و المحدث اذا قورت بالقدیم لم یبق له اثر".
- ۱۳- کان الله ولم یکن معه شیء، الآن کما کان (جایی نقدالنصوص ص ۶۷).
- ان الحق. لبس فی جبتی سوی الله. انی اناالله. ر.ک: ص ۴۳۸ یثربی، دکتر سیدیحیی: سیر تکاملی و اصول و مسائل عرفان، انتشارات دانشگاه تبریز، ۱۳۶۸.
- ۱۴- حالات دلال در جلوه محبوب از غایت عشق و ذوق با باطن سالک می‌رسد در این حال سالک به اندازه مرتبه سکر بیخود نیست ولی اختیار خود را ندارد و آنچه بر دلش وارد می‌شود را بی اختیار می‌گوید.
- ۱۵- تو کجایی تا شوم بن چاکرت
جامه‌ات شویم شپش‌ها ت کشم
دستکت بوسم بمالم پایکت
ای فدای تو همه بزهای من
گفت موسی‌های بس مدبر شدی
این چه ژاژ است و چه کتر است و فشار
وحی آمد سوی موسی از خدای
ما زبان را ننگریم و قال را
چند از این الفاظ و اضمار و مجاز
آتشی از عشق در جان بر فروز
موسیا آداب دانان دیگرند
لعل را گر مهر نبود باک نیست
- چارقت دوزم کنم شانه سرت
شیرپیشت آورم ای محتشم
وقت خواب آیم بروم جایکت
ای به یغوت هیهی و هیهای من
خود مسلمان ناشده کافر شدی
پنبه‌ای اندر دهان خود فشار
بنده ما را زما کردی جدا
ما درون را بنگریم و حال را
سوز خواهم سوز به آن سوز ساز
سربه سرفکر و عبارت را بسوز
سوحته جان و روانان دیگرند
عشق در دریای غم غمناک نیست

و پس از عتاب حق موسی گفت: هیچ آدابی و تریبیبی مجوی کفر نیست و دینت نور جان ای معاف یفعل الله مایشا گفت ای موسی از آن بگذشته ام حال من اکنون برون از گفتن است هر چه می خواهد دل تنگت بگوی ایمنی و زتو جهانی در امان بی محابا رو زبان را برگشا من کنون در خون دل آغشته ام این چنین می گویم نه احوال من است

دفتر دوم ص ۳۴۲ و همان ص ۳ و ۴ و ۳۴۲.

۱۶- مواجید حالات و مقاماتی که به طریق کشف و وجدان بر اولیاء و عرفا و سالکان راه ظاهر می شود و وجدان حالی هستند.

۱۷- صلوٰه، صیام، خمس، اذان، باطل، واجب، استبراء، ذمی، حنوط، کفاره، مناسک، استطاعت، تقلید، اعتکاف میقات و غیره.

۱۸- چون حقیقت، مجاز، مترادف، مشترک، احکام خمس، احکام تکلیفی، منزله، تکرار، قطع موضوعی، استحسان اجتهاد و مجتهد و غیره.

۱۹- چون غزوه، سریه، مهاجرین، انصار، بدرین، رده، دعوت ذوالعشیر، باهله، واقعه یوم الدار و غیره.

۲۰- نص، کلام، دین، فرقه، معصوم، عصمت، بداء مبداء، مبداء اول، واجب الوجود، ممتنع الوجود.

۲۱- حرکت جوهریه، موضوع، محمول، جنس عالی، جنس سافل، اولیات، قوه ناطقه، عقل فعال، و عقل مستفاد و عقل اول.

۲۲- برای نمونه ذکر، جذبه ولی، قطب، حال، مقام، حقیقت محمدیه، علم الیقین حوالیقین.

۲۳- واژه های شرک، مشرک، توحید، موحد، مسلم، اسلام، مؤمن، ایمان، جاهلیت، دارالدنیا، و دارالآخره و صدها کلمه دیگر.

۲۴- مصطلحاتی چون وضو غسل تیمم، نابت، ان، اقامه، خمس، جهان و بسیاری دیگر از این قبیل.

۲۵- کرائم، ذمائم، کریم النفس، تقوی، صبر، شکر، صابرین، بخل، حسد، حسود، فضیله، ادب، صادق،

- ۲۶- علوم تفسیر و اصول فقه و قرائت و اعراب و شأن نزول و مبین و تأویل و محکم و متشابه رناسخ و منسوخ و سیره و مغازی و مصطلحات اعتقادی چون توحید و رسالت و نبوت و معاد و ایمان و کفر و نفاق و نار، جنه، ملک و صراط و برزخ و حشر و نشر.
- ۲۷- جرح، تعدیل اسناد مسند، مضمرا، تکرار، سیره، رجال، اجماع، شوری، فلسفه، امام امیرالمؤمنین، بیت‌المال، دارالخلافة، مرسل، سنت، تأویل، مجمل، مبین، غریب‌القرآن، مجازالقرآن، داریه، رجال، سنن، طریق، سلسله الرواه، متواتر، واحد، معلق، اجازه طریق.
- ۲۸- از قبیل می و مغ و آتش و آتشکده.
- ۲۹- از قبیل بت، ترسا، دیر، چلیا (صلیب)، شطرنج، نزد و غیره.
- ۳۰- غنی قاسم: تاریخ تصوف در اسلام، تهران، انتشارات زوار- جلد دوم قسمت اول، ۱۳۴۰، ص ۱۳۵.
- ۳۱- خرمشاهی، بهاء‌الدین: حافظ‌نامه، انتشارات علمی فرهنگی و سروش، آبان ۱۳۶۷، جلد ۲، غزل ۱۰۴، ص ۶۷۰.